

واج آرایی «گ»/ دیوانگان استعاره از ضحاکیان دیو سرشت/ نهان، پراگنده: تضاد / فرزندگان، دیوانگان: تضاد/ مصراع دوم کنایه از رایج شدن شیوه دیو صفتان و ظالمان/ دیوانگان (۱. دیوانه ها ۲. دیو سیرتان): ایهام/ واج آرایی «ن»

### هنر خوار شد، جادویی ارجمند      نهان راستی، آشکارا گزند

هنر مجاز از همه چیزهای با ارزش/ جادویی مجاز از همه چیزهای بی ارزش/ «هنر، جادویی»، «خوار، ارجمند»، «نهان، آشکارا» و «راستی، گزند»: تضاد/ واج آرایی «ر»

### بر آمد برین روزگار دراز      کشید ازدهافش به تنگی فراز

دراز- فراز: جناس ناهمسان/ روزگار بر آمدن کنایه از مدتی سپری شد/ واج آرایی «ر»/ مانند کردن ضحاک به ازدها: تشبیه/ به تنگی فراز کشیدن کنایه از خوار و بینوا شدن و فر و شکوه خود را از دست دادن (در سختی و تنگنا افتادن)

### چنان بُد که ضحاک را روز و شب      به نام فریدون گشادی دو لب

اغراق: در نام بردن از فریدون/ روز و شب مجاز از همیشه/ لب گشودن کنایه از سخن گفتن/ شب، لب: جناس ناهمسان / فریدون، ضحاک: مراعات نظیر و تضاد محتوایی

### ز هر کشوری مهتران را بخواست      که در پادشاهی کند پشت راست

کشور و پادشاهی: مراعات نظیر/ پشت راست کردن کنایه از اسوده و سربلند زیستن/ واج آرای «ر»/ کشور مجاز از منطقه و دیار

### از آن پس چنین گفت با موبدان      که ای پرهنر با گهر بخردان

واج آرایی «ر»/ موبدان، بخردان، پر هنر، باگهر: مراعات نظیر

### مرا در نهانی یکی دشمن است      که بر بخردان این سخن روشن است

نهانی و روشن: تضاد/ واج آرایی «ر - ن»

### به سال، اندکی و به دانش بزرگ      گوی، بد نژادی، دلیر و سترگ

گو، دلیر، سترگ: مراعات نظیر/ اندکی، بزرگ: تضاد/ واج آرایی «گ»

### یکی محضر اکنون بباید نوشت      که جز تخم نیکی، سپهبد نکشت

نوشت و کشت: جناس ناهمسان/ تخم نیکی کاشتن کنایه از نیکوکار بودن/ تخم نیکی: اضافه تشبیهی/ تخم، نکشت: مراعات نظیر

### ز بیم سپهبد همه راستان      بر آن کار گشتند همداستان

داستان و راستان: جناس/ همداستان شدن کنایه از همراه و موافق شدن

### بر آن محضر ازدها ناگریز      گواهی نوشتند برنا و پیر

برنا، پیر: تضاد/ واج آرایی «ر»/ ازدها استعاره از ضحاک/ برنا و پیر مجاز از همه افراد و بزرگان

### هم آن که یکایک ز درگاه شاه      بر آمد خروشیدن دادخواه

واج آرایی «ا»

### ستم دیده را پیش او خواندند      بر نامدارانش بنشانند

واج آرایی «ش»

### بدو گفت مهتر به روی دژم      که بر گوی تا از که دیدی ستم؟

گفت، گوی: اشتقاق/ ستم دیدن: حس آمیزی/ که: ۱- که (حرف ربط) ۲- که (چه کسی): جناس همسان/ به، که: جناس ناهمسان/ دیدن و گفتن: مراعات نظیر

### خروشید و زد دست بر سر ز شاه      که شاهان منم کاوه دادخواه!

دست بر سر زدن کنایه از اظهار غم، ناراحتی و بدبختی/ دست، سر: مراعات نظیر/ بر، سر: جناس ناهمسان / شاه : تکرار

### یک بی زیان مرد آهنگرم      ز شاه، آتش آید همی بر سرم

شاه مجاز از ضحاک/ آتش استعاره از ظلم و ستم و مصیبت (= آزار و آسیب بسیار)/ آتش بر سر آمدن کنایه از مورد ظلم و ستم شدید قرار گرفتن/ بر، سر: جناس ناهمسان/ سرمجاز از کل وجود

تو شاهی و گر ازدها پیکری      بیاید بدین داستان داوری

ضحاک به ازدها تشبیه شده است/ واج آرایی «ا»

که گر هفت کشور به شاهی تو راست      چرا رنج و سختی همه بهر ماست

مصراع اول کنایه از قدرتمندی/ مصراع اول اغراق/ هفت کشور مجاز از جهان/ واج آرایی «ر»/ را، ما: جناس ناهمسان

سپهبد به گفتار او بنگرید      شگفت آمدش کان سخن ها شنید

واج آرایی «ش»/ گفتار، سخن، شنیدن: مراعات نظیر/ نگریستن کنایه از توجه کردن/ نگریستن به گفتار: حس آمیزی

بدو باز دادند فرزند او      به خوبی بجستند پیوند او

جستن پیوند او کنایه از او را علاقه مند کردن/ واج آرایی «ب-د»/ فرزند، پیوند: مراعات نظیر

بفرمود پس کاوه را پادشا      که باشد بر آن محضر اندر گوا

واج آرایی «ا»/ محضر، گوا: تناسب

چو بر خواند کاوه، همه محضرش      سبک، سوی پیران آن کشورش

کشور مجاز از حکومت/ پیران مجاز از بزرگان و صاحب منصبان حکومت

خروشید کای پایمردان دیو      بریده دل از ترس گیهان خدیو

دیو استعاره از ضحاک/ دل بریدن کنایه از دور شدن و بی توجهی (مصراع دوم کنایه از نترسیدن از خدا)/ دیو، خدیو: جناس

ناهمسان/ واج آرایی «د»

همه سوی دوزخ نهادید روی      سپردید دل ها به گفتار اوی

سوی، روی، اوی: جناس ناهمسان/ روی نهادن کنایه از رفتن و گرایش پیدا کردن/ سوی دوزخ رو نهادن کنایه از کارهای

نادرست و جهنمی کردن/ دل سپردن کنایه از پیروی کردن و علاقمند شدن

نباشم بدین محضر اندر گوا      نه هرگز براندریشم از پادشا

واج آرایی «ن»

خروشید و برجست لرزان زجای      بدیدید و بسپرد محضر به پای

جای، پای: جناس ناهمسان/ لرزان بودن کنایه از شدت خشم/ به پا سپردن کنایه از بی ارزش کردن

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه      بر او انجمن گشت بازارگاه

بازارگاه مجاز از مردم و اهل بازار

همی بر خروشید و فریاد خواند      جهان را سراسر سوی داد خواند

داد ایهام تناسب دارد: ۱- عدالت (قابل قبول) ۲- فریاد (غیر قابل قبول و متناسب با خروشید و خواند)/ واج آرایی «د»/ جهان

مجاز از مردم جهان/ فریاد خواندن کنایه از یاری خواستن

از آن چرم کاهنگران پشت پای      بپوشند هنگام زخم درای

واج آرایی «ا»/ «آهنگران، چرم، زخم، درای» و «پا، بپوشند»: مراعات نظیر/ چرم مجاز از پیش بند چرمین آهنگران

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد      همان گه ز بازار برخاست گرد

«بر، سر» و «کرد، گرد»: جناس ناهمسان/ مصراع دوم کنایه از شلوغ شدن و قیام کردن/ واج آرایی «ر»

خروشان همی رفت نیزه به دست      که ای نامداران یزدان پرست

واج آرایی «ن»

کسی کاو هوای فریدون کند      دل از بند ضحاک بیرون کند

فریدون و ضحاک: تضاد/ هوای کسی کردن کنایه از طرفداری کردن/ دل از بند بیرون کردن کنایه از فراموش کردن و اطاعت

نکردن/ واج آرایی ن

بیوید کاین مهتر آهرمن است      جهان آفرین را به دل، دشمن است

دل مجاز از تمام وجود/ آهرمن، جهان آفرین: تضاد/ مانند کردن مهتر به آهرمن: تشبیه/ واج آرایی «ن»

همی رفت پیش اندرون مرد گرد      جهانی بر او انجمن شد، نه خُرد  
جهان مجاز از مردم جهان/ گرد، خرد: جناس ناهمسان/ واج آرای «ن»  
بدانست خود کافریدون کجاست      سر اندر کشید و همی رفت راست  
سر اندر کشیدن کنایه از رفتن و راه خود را پیش گرفتن  
بیامد به درگاه سالار نو      بدیدندش آنجا و برخاست عَو  
واج آرای «د»/ نو، عو: جناس ناهمسان

فریدون چو گیتی بر آن گونه دید      جهان پیش ضحاک وارونه دید  
فریدون و ضحاک: تضاد محتوایی/ جهان را وارونه دیدن کنایه از شکست خوردن و سرنگون شدن/ واج آرای «ن»  
همی رفت منزل به منزل چو باد      سری پر ز کینه، دلی پر ز داد  
کینه و داد: تضاد/ پر ز (پر از): تکرار/ دل مجازاً تمام وجود/ منزل: تکرار/ سر پر از کینه داشتن کنایه از دشمنی و نفرت/ دلی پر  
از درد داشتن کنایه از عدالت خواه بودن/ سر، دل: مراعات نظیر/ باد، داد: جناس ناهمسان/ مانند کردن فریدون به باد: تشبیه/  
مصراع اول اغراق

به شهر اندرون هر که بُرنا بدند      چه پیران که در جنگ، دانا بدند  
برنا، پیر: تضاد/ واج آرای «ن»/ «هر، در» و «که، چه»: جناس ناهمسان/ که: ضمیر (کس): که: حرف پیوند: جناس همسان  
سوی لشکر آفریدون شدند      ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند  
شدند: جناس همسان (معنی متفاوت دارند)/ آفریدون و ضحاک: تضاد/ بیرون شدن کنایه از رستن و رهایی یافتن/ مصراع دوم  
کنایه از سرپیچی کردن و نجات یافتن/ واج آرای ن

پس آن گاه ضحاک شد چاره جوی      ز لشکر سوی کاخ بنهاد روی  
لشکر مجازاً لشکر گاه/ روی نهادن کنایه از رفتن/ سوی، جوی، روی: جناس ناهمسان  
ز بالا چو پی بر زمین بر نهاد      بیامد فریدون به کردار باد  
مانند کردن فریدون به باد: تشبیه/ واج آرای «ب»/ مصراع دوم اغراق  
بر آن گرزه گاو سر دست بُرد      بزد بر سرش ترگ بشکست خرد  
گاو سر: تشبیه/ واج آرای «ب-گ»/ سر، دست: مراعات نظیر/ گرز، ترگ: مراعات نظیر/ «بر، سر» و «برد، خرد»: جناس  
ناهمسان

بیاورد ضحاک را چون نَوَند      به کوه دماوند کردش به بند  
چون نوند کنایه از تند و سریع/ واج آرای «ن-د»/ مانند کردن ضحاک به نَوَند: تشبیه  
از او نام ضحاک چون خاک شد      جهان از بد او همه پاک شد  
تشبیه نام ضحاک به خاک/ خاک، پاک: جناس ناهمسان/ چون خاک شد کنایه از شکست خوردن و خوار شدن

### ادامه درس دوازدهم: گنج حکمت

با جوانان چو دست بگشادی      پای گردون پیر بربستی  
اغراق در مهارت و حيله گری/ پای گردون: اضافه استعاری/ «جوان، پیر» و «گشاد دست، بر بستن پا»: تضاد/ دست گشادن  
کنایه از اقدام کردن، در اینجا اقدام به مبارزه کردن و کشتی گرفتن/ بستن پا کنایه از گرفتار و شکست دادن/ دست و پا:  
مراعات نظیر/ نسبت دادن پیر و پا به گردون: تشخیص/ گردون مجازاً روزگار

زور داری، چون نداری عِلِمِ کار -      لاف آن نتوان به آسانی زدن  
داری و نداری: تضاد فعلی/ واج آرای «ر»/ لاف زدن کنایه از خودستایی

### درس چهاردهم: حمله حیدری

دلیران میدان گشوده نظر      که بر کینه اول که بندد کمر